

حکایت آن قصه نامکرر

افسون آمینی



عنوان کتاب: پروازهای پرپر
شاعر: مهدی مردانی
تصویرگر: آرش علی پور
ناشر: اندیشه زرین، حوزه هنری قزوین
نوبت چاپ: اول ۱۳۸۸
شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه
تعداد صفحات: ۲۰ صفحه
بها: ۱۰۰۰ تومان

در فرهنگ و ادبیات ما، شعر همیشه زیباترین شکل بیان اندیشه‌ها و حماسه‌ها بوده؛ چه آن‌جا که رسالت رسانه و ارتباطات را به دوش داشته و چه آن‌جا که محل تجلی هنر و زیبایی شده است. قصه ازلی و ادبی جدال نور و ظلمت و حق و ناحق، با آفرینش انسان شروع شده و تا پایان حیات بشری نیز ادامه خواهد داشت. این قصه را بارها و بارها گفته‌اند و سروده‌اند؛ اگرچه «از هر زبان که می‌شنوی، نامکرر است»!

عاشورا نه حماسه که آینه همیشگی حق و حقیقت است در برابر ظلم و باطل که هزاران بار، به هزاران شکل، بر هزاران قلم و زبان جاری شده و هم‌چنان جاری خواهد بود.

کتاب «پروازهای پرپر»، سروده مهدی مردانی، منظومه‌ای است از این واقعه که با نگاهی تمثیلی سروده شده است. روانی، سادگی و رعایت اطناب و ایجاز، شاخصه آن است. شاید ارتباط چندین ساله شاعر با کانون پرورش فکری و تجربه مخاطب خاص بودن در سال‌های گذشته، آگاهانه یا ناآگاهانه، او را به ریزبینی‌هایی وا داشته است که در بهتر شدن آثارش نقش دارد.

زبان محاوره، همیشه یکی از بهترین محمل‌های قصه بوده است؛ چیزی که قصه را بیش از آن‌که خواندنی باشد، شنیدنی می‌کند و تأثیرگذارتر، علی‌رغم آن‌که محاوره‌ای سرودن به نظر ساده می‌آید، آنان که دستی بر آتش شعر دارند، می‌دانند که چنین نیست؛ به ویژه آن‌که برای مخاطبی خاص باشد.

مردانی، طرح داستانی منظومه‌اش را با همین نگاه به زبان محاوره ارائه داده است. بی‌شک این منظومه - بدون کم و زیاد شدن - اگر با زبان رسمی باشد، تأثیر کم‌تری خواهد داشت.

کتاب «پروازهای پرپر»، اگرچه ظاهر و ویژگی‌های کتاب شعر را دارد؛ یعنی موزون و مقفی است و در قالب مثنوی سروده شده، شاعر خوب می‌داند که باید از ویژگی‌های داستان و نیز فن قصه‌گویی استفاده کند. برای همین هم شروع مثنوی با تعلیق همراه است:

عطر حرم تو دل شب رها بود
صحن و سرا ساکت و بی‌صدا بود
و بیت‌های بعد، به شیوه سنتی قصه‌گویی، با عبارت «در زمان‌های دور، سرزمینی بود...» آغاز می‌شوند:
می‌گفت که تو زمونای خیلی دور
تو سرزمینی ساکت و سوت و کور...

قصه‌ها همیشه بازتاب فضای جوامع بوده‌اند. آن‌جا که به آسانی نمی‌شد حقایق را گفت، زبان قصه، راوی اتفاقات می‌شد و آرزوی نهفته مردمان، در پایان قصه که معمولاً با پیروزی خیر بر شر حکایت می‌شد، تبلور می‌یافت. از همین‌رو، تمثیل و نماد، از ابزار اصلی قصه‌گویی بودند و اطلاق ویژگی‌ها و صفات انسانی خوب و بد بر حیوانات و پدیده‌های طبیعی، از همین‌جا شکل گرفت.

این‌که حیوانات را با صفاتی از پیش تعیین شده که در ادبیات شکل گرفته و تثبیت شده است، به کودک بشناسانیم و ذهن او را با همان نگاه پیروانیم، درست است یا نه، بحثی دیگر است و نقدی روان‌کاوانه و جامعه‌شناسانه می‌طلبد. کتاب «پروازهای پرپر»، به شیوه منطق الطیر عطار، از پرندگان برای ساختن شخصیت‌های داستانی استفاده کرده است. جغد نماد سلطه و زورگویی:

حاکم جنگل شده بود جغد پیر
پر نمی‌زد، چون شده بود زمین‌گیر
پرنده‌ای حق پریدن نداشت
جغده آخه طاقت دیدن نداشت
کلاغ نماد دورویی و حامی سلطه:

نگاهی کرد، چهره آشنا دید
کلاغ‌رو میون کرکسا دید
کرکس نماد لشکر ظلم و ستم:
کرکسای وحشی سپاهش بودن
دورو وِر قصر سپاهش بودن
و کبوتر نماد پاکی و آزادگی است:

«پرنده‌ای گفت: کبوتر که ماهه
پاک و سفید، معصوم و بی‌گناهه»

شروع قصه مثل همه قصه‌هاست و ماجرای خاص را نشان نمی‌دهد، اما کم‌کم که پیش می‌رود هر کدام از اتفاقات با واقعیتی تطبیق می‌کنند که در کل، شکل واقعه عاشورا را می‌سازند. پیغام دادن کلاغ‌ها به کبوتر، عهد بستن کلاغ‌ها با کبوتر، تنها گذاشتن کبوتر در شب حمله، گرما و حرارت داغ خورشید در روز حمله، بستن آب به روی کبوترها، آب آوردن کبوتر جوان و کشته شدن او، کشته شدن کوچک‌ترین کبوتر و بریده شدن سر کبوتر آزاده، همه و همه در این حکایت تمثیلی، نشانه‌های واقعی عاشورا را با خود دارند.

شاعر، قصه منطومش را ساده پیش می‌برد. در عین فضا سازی‌های داستانی، درگیر اطناب و پُرگویی نمی‌شود و حوصله مخاطب را سر نمی‌برد. اگرچه در شناسنامه کتاب، مخاطب را گروه سنی «ج» دیده‌اند، به نظر می‌رسد گروه سنی «د» نیز به راحتی می‌تواند مخاطب کتاب باشد؛ به ویژه آن‌که خواندن محاوره برای این گروه، آسان‌تر است.

مثنوی بهترین قالب برای داستان‌های منظوم است. تغییر قافیه‌ها در هر بیت، علاوه بر آن‌که دست شاعر را در سرودن باز می‌گذارد، مخاطب را نیز از ملال تکرار دور می‌کند. اگرچه تخیل و شاعرانگی در داستان‌های منظوم، به دلیل روایت قصه‌گونه آن، نسبت به شعر به معنای خاص، کم‌تر است، توانایی شاعر می‌تواند همان روایت‌ها را به بیت‌های ناب بدل کند. داستان‌های مثنوی و شاهنامه و نیز گنجینه‌های نظامی و... نمونه‌های بارز آن هستند.

در کتاب «پروازهای پرپر» جرقه‌های تخیل ناب و شاعرانه را کم‌تر می‌بینیم. شاید توجه به گروه سنی مخاطب، شاعر



را از این نکته دور کرده باشد. در عین حال، بعضی بیت‌ها بیشتر از ابیات دیگر به چشم می‌آیند:

پَر زدم و رو زانوهایم نشستم / دل دادم و بازم چشامو بستم
که به نوعی یادآور این بیت معروف است: «چشم دل باز کن که جان بینی / آن‌چه نادیدنی است آن بینی»
و: خشکه گلوش، اما چشاش پُر آبه / خودش کبوتره، دلش عقابه
و: کرکسا هی زخم زبونش زدن / آبا که ریخت، آتیش به جونش زدن
و: کویر تشنه جای آب خون می‌خورد / خون کبوتر را آسون می‌خورد
و: آی شما که رفیق نیمه‌راهید / کلاغای همیشه رو سیاهید
و: قصه تموم شد و دیدم می‌باره / از چشای پدر بزرگ ستاره
غیر از ابیات فوق که به سبب برخورداری از صناعتی چون تشبیه، ایهام و کنایه از روایت صرف فراتر رفته‌اند، سایر ابیات در عین روانی و سادگی، تنها به نظم و وزن و قافیه آراسته‌اند.

متن سیاه صفحات، از فضای غالب حاکم بر قصه نشان دارد. سفیدی کبوتر و ترکیب رنگ‌های سرخ، سبز و آبی اطراف او در متنی سیاه، به بهتر پیش بردن قصه کمک می‌کند. مردانی را با آثار بزرگسالش نیز می‌شناسم و همین مرا و می‌دارد که بعضی اشکالات کتاب را بیشتر بی‌دقتی در چاپ و ویراستاری ببینم تا بی‌توجهی شاعر!

از آن‌جا که زبان شعر محاوره است، گذاشتن ویرگول و نیز اعراب، برای روان خواندن مخاطب ضرورت دارد. مثلاً در صفحه ۶ کتاب می‌خوانیم: «پرنده‌ای گفت: کبوتر که ماهه / پاک و سفید، معصوم و بی‌گناه» که با ادامه بیت بعد، متوجه می‌شویم بیت قبل موقوف‌المعنی است و باید بعد از هر مصرع آن، یک ویرگول بیاید تا با بیت بعد تکمیل و درست خوانده شود: «از پس این جغد سیاه برمی‌آد / پیغوم بهش بدیم، کبوتر می‌آد».

در صفحه ۸ کتاب می‌خوانیم: «به سمت جنگل سیا پر کشید / رفت اون بالا به سمت آسمون سر کشید». اشکال وزنی مصرع دوم کاملاً واضح است و به نظر می‌رسد «اون بالا» اضافی است که باید حذف و به جای آن یک واو گذاشته می‌شد: «رفت و به سمت آسمون سر کشید» و یا کلمه سمت حذف می‌شد: «رفت اون بالا به آسمون سر کشید».

باز در همین صفحه می‌خوانیم: «حمله کنید، برید امونش ندید / یه ذره روی خوش نشونش ندید». فعل‌های کنید، برید و ندید، با توجه به فعل‌های مشابه‌شان در سایر ابیات و نیز با توجه به شیوه محاوره‌ای که شاعر انتخاب کرده، باید به صورت کنین، برین و ندین می‌آمدند تا زبان یک‌دست شود. همین مورد، در صفحه ۱۴ کتاب نیز به چشم می‌خورد: «آی شما که رفیق نیمه‌راهید / کلاغای همیشه رو سیاهید» که «راهین و سیاهین» با کل زبان کتاب مناسبت بیشتری دارد.

در صفحه ۱۰ می‌خوانیم: «گفتن: کبوتر تو خودت می‌دونی / که تسلیم بشی در امونی». به نظر می‌رسد حرف شرط «اگه» در مصرع دوم جا افتاده است: «که اگه تسلیم بشی در امونی».

آخرین نکته‌ای که در این قصه منظوم کمی غیر متعارف به نظر

می‌آید، شروع و پایان قصه است. راوی از توی حرم و صحن و سرا، قصه‌ای را که پدر بزرگش روایت می‌کند، شروع می‌کند و در همان مکان هم پایان می‌دهد. با توجه به تصویر صفحه اول شعر که نمایی از مسجد در پشت پدر بزرگ و راوی است، به نظر می‌رسد پدر بزرگ این قصه را در صحن مسجد روایت می‌کند. معمولاً در مساجد، اگر جلسه‌ای و یا بازخوانی روایت و داستانی مذهبی باشد، در جمع و حلقه‌ای صورت می‌گیرد و تک‌گویی و تک‌شنوی قصه در صحن مسجد، کمی غیر طبیعی است. شاید اگر مقدمه‌ای چیده می‌شد، با این زمینه که پدر بزرگ قصه‌گو، خادم مسجد است و برای نوه‌اش قصه می‌گوید، شروع و پایان کتاب دلنشین‌تر و پذیرفتنی‌تر می‌بود.

در مجموع، کتاب «پروازهای پرپر» را می‌توان تجربه‌ای قابل قبول در حیطة کار نوجوان به حساب آورد. به امید آن‌که شاهد آثار پخته‌تری از این شاعر جوان باشیم.

